

بسمه تعالی:

برنامه، جهت وهویت مدرن لر: گفتار نخست درباره ویژگی های هویت:

جهانگیر محمودی:

در گفتار نخست به عامل ها و مولفه های پنج گانه ی کیستی و هویت لر می پردازم. نخست باید دانست که روی گفتار نگارنده به سوی همه ی لر ها از بختیاری، بهمنی، بوشهری، دشمن زیاری، لرستان، کهگیلویه و بویراحمد، لک، فارس، استان مرکزی و استان همدان و دیگر است. اکنون برای آغاز باید دانست هویت چیست و چه ویژگی هایی دارد. هویت به زبان پارسی کیستی (است که) مجموعه ی نگرش ها، ویژگی ها و روحیاتی که یک فرد را از دیگران متمایز می کند-در میان می گذارد(موسی نجفی. هویت شناسی. چاپ اول. آذرما، ۱۳۹۲. ۲۶)... کیستی یا هویت Identity در فرهنگ آکسفورد از ریشه لاتین Identitas است که از Idem به معنای همسانی گرفته شده است و دو معنای پایه ای دارد: نخستین معنای آن نشانگر همانندی در وابستگی یک قوم از سویه های مادی و معنوی و فردی و اجتماعی است. معنای دوم آن ناهمسانی و جدا بودن یک قوم با قوم دیگر است. پس هویت یعنی اینکه بتوان از یکسو همسانی ها و از سوی دیگر ناهمسانی ها را شناخت. در گونه ی هویت قومی پیوندهای عاطفی اعضا بیشتر از گروه های دیگر بوده و همگنی و یکدستی بیشتری نسبت به جامعه بر آن فرمان میراند... برگرفته از رضایی و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۲۱...

پس هر لر باید بداند که کیست و چه ویژگی هایی دارد و در این باره باید شناخت روشنی در میان باشد که همگان به گونه ی سودمندی به آن پایبند و دلبسته شوند. چنانکه همه ی گوشه های کیستی خویش را بشناسد و جای تاریکی در میان نباشد. شناخت کمال هر گروه یا فرد انسانی به شناخت هویت و کیستی آن بستگی دارد، یعنی اینکه به میزان توان آشنایی با هویت و ماهیت خویش به هدف، و نقطه ی کمال وجودی خویش پی می بریم. کمال هر انسانی چه از جنبه ی فردی و چه در سویه ی اجتماعی در به فعلیت رسیدن استعداد های ویژه ای است که دستگاه آفرینش در آن به امانت گذاشته است. پس شناخت کمال هر چیز، در شناخت ماهیت و حقیقت آن چیز است، به سخن دیگر در هنگام ابهام، از هویت و ماهیت فردی یا اجتماعی خویش، امکان شناخت کمال بهینه برای ما ممکن نیست.

خداوند بزرگ، بر پایه ی حکمت ژرف خود آفریدگان را گوناگون آفریده است. در سازمان آفرینش، هر یک از این آفریدگان، مهره ی خاصی است که بردوش او کاری در شرایط ویژه است. آنچنان که هرگز کار ویژه ی هر یک از آفریدگان، از دیگری ساخته نیست و باید هر کدام در چارچوب خویش که از سوی آن حکیم پر دانش که

گرداننده ی چرخ هستی است ترسیم گردیده، عمل کنند. حذف هر یک از مهره های این دستگاه بزرگ (برای نمونه قومیت ها که از آفریدگان خدا هستند) زیان های غیر قابل جبرانی را به همراه دارد و از آن جا که دوباره آفرینی این آفریدگان در جهان هستی ممکن نیست و هر پدیده ای، با تمام شرایط آفرینشش یگانه بوده و اثر ویژه ی خویش را دارد، هرگز نمی توان هدف از وجود هر یک را از دیگری انتظار داشت. قومیت ها که برپایه ی آموزه های قرآنی از آفریدگان پروردگار هستند نیز باید برای رسیدن به کمال خویش هویت خود را به نیکی بشناسند.

پس کمال شناسی تنها به شناخت هویت ها بستگی دارد، یعنی به اندازه ای که توان آشنایی با ماهیت چیزها را داشته باشیم، به هدف ها و نقطه ی کمال وجودی آن چیزها پی می بریم. دانش های بشری، همه به دور همین گردون می چرخند، به گونه ای که هر فنی از دانش ها، آنگاه پیشرفته خواهد بود که به شناخت دقیق تر از پدیده رسیده باشد و بتوان کشف بیشتری نسبت به ویژگی ها و اثرهای آن داشته باشد. گیاه شناس تا نتواند ماهیت و هویت گیاه را بشناسد و نتواند به ویژگی های وجودی آن پی برد، در شناخت کمال آن پدیده ناتوان است. کسی که ماهیت و هویت آب را می شناسد، می داند که بهترین آب، بی مزه، بی رنگ و دارای وزن ویژه ای است.

هر آینه گاهی این شناخت، با تجربه ی پی در پی در نشانه ها و ویژگی چیزها به دست می آید که این روش ها، هیچ گونه ستیزی با شناخت هویت هر چیز ندارد، زیرا با یاری دانش تجربی، ماهیت و هویت چیزها را به گونه ی مطلق یا نسبی می شناسد و سپس تشخیص می دهد که کمال وجودی هر ماهیت یا هویتی از این دست، چیست و هدف پایانی از آفرینش آن کدام است. از این رو شناخت هویت و کیستی لربه سبب پیچیده بودن نسبی و مستمر است. هر پدیده ای در گستره ی هستی، انجام کار ویژه ای در شرایط ویژه ای راعهده دار است. ما این نکته را می دانیم که از گرگ گوسفند زاییده نمی شود و هیچ گاه هسته ی خرما، انگور به بار نمی آورد، بلکه هر پدیده ای، راه ویژه ای دارد که برای او خط کشی شده و در همان راه ویژه حرکت می کند. هنگامی که کارشناس کشاورزی، دانه ی خاصی را در دل خاک می نهد، در همان مرحله، کار آبی آن را به چشم آورده، سود آن را در نظر می گیرد و شکل و بهره و بار دهی آن را ترسیم می کند، آن گاه دست به کار کشت می شود. این کشاورز مرحله های کاشت، داشت و برداشت را می داند و این دانش، همان حقیقت شناسی و هویت آن دانه است که کمال و جودی آن، پیدایش کشتزار یا باغ پرباری است که در آینده ی نزدیک یا دور به بار و بهره می نشیند.

اگر این آگاهی دقیق در کار نباشد، در زندگی بشری هیچ کاری به سامان نمی رسد و هیچ کسی دست به هیچ کاری نمی زند. چرخ روند پدیده ها که در سیر طبیعی پی گرفته می شود، نشانگر این نکته است که همگان، باید برنامه های زندگی خود را برپایه ی نقشه ی آفرینش که همان هویت باشد، ترسیم نمایند. پس با شناخت

کاربری هر پدیده ای، پی و پایه ی کوشش خود را بر همان شیوه تنظیم کرده و به بهره ی نیک می رسند. برای نمونه اگر گندم بکارند، ولی ارزن به دست آورند، ابهام و سردرگمی آنچنان ویرانگر خواهد بود که توان پی گیری زندگی برای نسل انسان به صفر می رسد و نابودی نسل رخ می دهد. چنانچه گندم وجود لربه ارزن دگرگون یافته است. حذف هر یک از مهره های آفرینش، به ناهنجاری های ویرانگر در نظام آفرینش می انجامد. سازمان هستی یک یگان وجودی است که همه ی ذره های آن در همه ی گوشه های این سازمان، به گونه ی هماهنگ کارویژه ی خویش را نشان می دهند و با تعامل هر یک با یکدیگر با اثربخشی های متقابل در این آفرینش بزرگ، به این شناخت شگفت آور می رسیم که همه ی پدیده های جهان، هدف همسو و هماهنگی را پی می گیرند که آن، یگانگی و به هم پیوستگی در این سازمان بزرگ جهان است.

از این رو رفتار قومیت لر به سبب کمبود آگاهی سازنده به هویت خویش رفتاری سردرگم، گیج و پراکنده است. اکنون لر گرگی است که گوسفند می زاید و گندمی است که ارزن به وجود می آورد. پس بهره ی کارش اوراد چارپسروی و ویرانی نموده است. بنابراین لر ها باید بکوشند که آگاهی گسترده ای به ویژه از کیستی و هویت گروهی خویش به دست آورند. تا از این راه جان و روان خویش را با آن همسوسازد و از تک تک پراکنده و ناتوان لر، گروهی نیرومند و پیوسته ی سازمان یافته شکل بگیرد. کیستی و هویت گروهی انسان، از پنج پدیده پیروی می کند. به زبان دیگر، بر پایه عامل های پنج گانه ی سازنده و نیروافزا، به دست می آید؛ ...

۱- عوامل جغرافیایی - اقلیمی،

۲- عوامل سیاسی و تاریخی،

۳- عوامل اقتصادی و معیشتی،

۴- عوامل فرهنگی (زبان و ادبیات و هنر، میراث اساطیری، سنن و آداب، اعتقادات و آیین ها و رسوم و یادمان ها)،

۵- و مؤلفه های تربیتی.

بنابراین اگر هر لر شناختی فراگیر از همه ی عامل های کیستی و هویتی خویش چون: عامل های جغرافیایی - اقلیمی. عامل های اقتصادی و معیشتی. عامل های سیاسی و تاریخی. عامل های فرهنگی و در پایان عامل های تربیتی نداشته باشد و در رفتار خویش نمایان نکند، بی هویت است. یا هویتی نارسا و ناروشن دارد. بی گمان نبود این چنین کیستی و هویتی سبب درجا زدن لر و واپسگرایی اوست. در این پیوند اگر نگاهی به همه ی نوشته های نخبگان لر داشته باشیم

بیشتر تنها به بند چهار کیستی و هویت پرداخته اند. یعنی: عامل های فرهنگی (زبان و ادبیات و هنر، میراث اساطیری، سنن و آداب، اعتقادات و آیین ها و رسوم و یادمان ها) آن هم باروشی نادرست و ناکافی. اندکی نیز به عامل های دیگر پرداخته اند که هر آینه بسیار ناچیز است. یا سمت و سوی سودمندی ندارند. پس ما نیاز داریم که به همه ی عامل ها پردازیم و گرداگرد کیستی خویش را بشناسیم.

بی این روش دچار سستی و کز رفتاری و کاهلی خواهیم بود و نخواهیم توانست دردها ورنج های مردمان را بزدایم. و بر نیرو و توان آن ها بیفزاییم. در زیر به یادآوری همه ی عامل های هستی دهنده ی هویت قومیتی به ترتیب گفتارهای دیگر کتاب که در پی می آیند، می پردازم.

الف) عامل های اقتصادی، معیشتی و اجتماعی:

باید گفت عامل های اقتصادی، معیشتی و اجتماعی، روش های دستیابی به قوت زندگی و گونه ی پیوندهایی است که از این کارها به دست می آید. اینکه ما از چه ابزاری بهره می گیریم و چگونه در کارهای خویش با دیگران هماهنگ می شویم یا روی به ستیزی آوریم، پیشرفته یا کهن بودن ابزارها، نو یا کهنه بودن شیوه ی پیوندهای گروهی، که در درون یک اقلیم و جغرافیای تاریخی ویژه و معین هستند، بیانگر عامل های اقتصادی، معیشتی و اجتماعی است. بسته به اینکه این گروه از انسانها در گذر از یک دوره و روند تاریخی از چه سازمان اقتصادی و سیاسی پیروی می کرده اند و بر آنها این سازمان با چه روشی فرمان می رانده، دارای ویژگی ها، پیوندها و مشترکاتی می شوند که وابستگی، پیوستگی و گاه ستیزهایی در پی دارد. از سوی دیگر این وابستگی ها حس ژرفی در قوم که از درون تاریخ ریشه می گیرد را فراهم می کند. برای نمونه، قرن ها سیطره ی سازمان زمینداری (فتو دالسم) در میان ملت های اروپایی و یا سلطه ی سازمان ارباب و رعیتی در ایران، منجر به هستی یافتن دو گونه ی ویژه از احساس مشترک، نسبت به روابط تولیدی، پیوندی استیز انسان با انسان و انسان ها با زمین، در میان این دو گروه انسانی شده اند. جدا بودن این گونه ی نگاه به اشرافیت در جامعه های اروپایی و فرهنگ برگرفته از آن، با گونه ی نگاه مردم ایران به همین پدیده، برخاسته از تفاوت در تولید، روابط، پیوندها و ستیزها و همچنین ابزار تولیدی در میان ایران و اروپاست.

با این همه پیوندهای خونی فراتر از این پدیده هاست که در گفتار دوم به آن خواهیم پرداخت. با پاسداری از پیوندهای خونی و نگاه داشتن خویشاوندی هرگز دگرگونی ها و تغییرات سبب از بین رفتن هویت و ماهیت ما نخواهد شد. اکنون باید گفت ایل گرایی (که پدیده ای نادرست است) از شیوه ی پیوندها و روابط کهن به دست می آید. که دیگر چون

گذشته کارآیی ندارد. پس باید گفت هرکس در ایل گرایی بماند سخت واپسگراست. دیگر بهره و ثمره ی آن چیزی جز عقب ماندگی و ستیزهای طایفه ای نیست.

یگانگی و وحدت قوم روزبه روز فرسوده تر شده و ستیزه ها و دشمنی ها بیشتر خواهد شد. زیرا سازمان ایل از هم پاشیده و هرکس خود مختار بوده و هوس ها و طمع ها سبب ستیز بیشتر است. لرها نباید اگر می خواهند درسویه و جهت سود خویش گام بگذارند در بند ایل گرایی باشند. بهره ی این کار تنها پسر وی و اندوه و ناتوانی بیشتر است. ما نیازی به پیوندهای ارباب و رعیتی نداریم و هرآینه دیگر امکان آن وجود ندارد. گرچه به چهره های بزرگی از خان ها در تاریخ و اکنون خان های پیشرو که می توانند بسیار سودمند و سازنده باشند، نیاز فراوانی داریم. خان هایی که از نام نیک خویش برای رساندن ایل به سوی قومیت، توانی سازنده و کارآ از خود بروز دهند، نه اینکه آنرا درسویه و جهت ایل نگه دارند. باید بر پایه صله ی ارحام و پیوندهای خونی قومیت در شکل مدرن خود به زندگی دوباره بازگردد. بودن این پدیده ی بنیادی ما را از هر تکانه ای حفظ خواهد کرد و توان ما را برای رسیدن به جایگاه بهتر صدچندان خواهد نمود.

ب) عامل های سیاسی و تاریخی:

عامل های سیاسی و تاریخی، به عامل هایی گفته می شود که ریشه گرفته از سرنوشت سیاسی و تاریخی یگانه میان یک گروه و ویژه از انسان هاست. باید چشم گشود هنگامی که می گوئیم: «یک گروه ویژه از انسان ها»، خواست ما اینست که بدانیم چه عامل ها و علت هایی در پیدایش همزمان هویت سیاسی و تاریخی، در گروهی از انسانها اثربخش است، که هرآینه این انسان ها می توانند در میان خود، دارای گروه ها و دسته های چندگانه در حوزه های گوناگون جغرافیای ویژه ای باشند. یادمانده های تاریخی، شادی ها، اندوه ها و نبردها، شکست ها و پیروزی های مشترک، از عامل هایی هستند که در جنبه ی پذیرش از روی ناچاری یا دلخواهانه ی نظام های سیاسی و اقتصادی ویژه و رخدادهای همانند هم، می توانند مانند گاری ژرفی بر حس هویت و کیستی مشترک و یگانه در این گروه از انسان ها بگذارند. لیک بازمی گوئیم، پیوندهای خونی که از ژرفای تاریخ و سرگذشت این انسان ها فریاد می زنند، فراتر از همه ی عامل ها هستند که حس مشترک گروهی در پیوند با اعماق تاریخ را ژرف ترمی کند.

که شوربختانه گاه سست و خوشبختانه گاه نیرومند می شود. اگر یک قوم از هیچ یک از عامل های بالا بهره ای نداشت، تنها پیوند خونی بسنده می کرد که حس و هویت مشترک و یگانه ای داشته باشد. بی گمان ما لرها دارای کیستی و هویتی بزرگ و برجسته در تاریخ ایران هستیم. در این باره بیشتر خواهیم نوشت. و از گذشته ی خویش بهره ها خواهیم برد. اما باید گذشته ی خویش را چراغ راه آینده قرار بدهیم. نه اینکه به عنوان نوستالوژی به آن

بنگریم. نگرش نوستالوژیک گرچه دل انگیز است، وریشه در صله ی ارحام دارد، که آموزه ای اسلامی ودینی است. لیک نمی تواند آینده مارا بسازد. نه اینکه صله ی ارحام را کنار بگذاریم بلکه بادیدی نو و فراگیر و پیشرو به آن بنگریم. پس باید خاطره های قومی را پاس بداریم. اما بیشتر باید گذشته را چراغ راه آینده قرار بدهیم. تا بتوانیم مجد و بزرگی خویش در چارچوب اسلام و ایران بزرگ را بازیابیم. باید از درون تاریخ حقایق رابرون بکشیم که قومیت ما همراه با جغرافیای سیاسی اش شناخته شود. تا سبب ژرفا بخشی به پیوندهای درون قومیتی و افزایش نیرو برای کاهش رنج ها و افزایش بهره ها گردد.

ج) عامل های جغرافیایی - اقلیمی:

عامل های جغرافیایی - اقلیمی، به عامل هایی گفته می شود که برگرفته از ویژگی هایی در پیوند با اقلیم، طبیعت و آب و هواست، که در قرن ها و هزاره ها، می تواند بر گونه ی رفتار زیست محیطی یکایک انسان ها اثر گذاشته و هویت و کیستی اجتماعی ویژه (جغرافیای انسانی)، یا حس وابستگی بخصوصی (حب الوطن) در یک گروه انسانی، از گذر زندگی تاریخی و سرگذشت قوم بسازد. بنابراین، باید ریشه ی بخشی از حس ها در پیوند به سرزمین را در این عامل، جستجو کرد. لیک عامل جغرافیایی به تنهایی سازنده ی هویت گروهی نیست، بلکه این عامل - همان گونه که پیشتر گفته شد - تنها می تواند یکی از سازندگان هویت و حس وابستگی به یک گروه خاص انسانی باشد، که در جای خود بسیار مهم است. باید دانست که بخشی از جغرافیای انسانی، همان جغرافیای سیاسی است که در گفتار چهارم به آن خواهیم پرداخت.

بنابراین همه ی لرها باید جغرافیای انسانی به ویژه جغرافیای سیاسی خویش را بشناسند. باید کانون و قلب (هارتلند) آنرا بشناسند. تا از این رهگذر گام بزرگی در بازیابی هویت خویش به گونه ی مدرن برداشته باشند. به دیدگاه من جغرافیای سیاسی ما سرزمینی است که همه ی لرها در آن زندگی می کنند. باور نگارنده اینست که اهواز و خوزستان کانون و هارتلند بنیادی لرهاست. کانونی که می تواند به نیروی مافرونی دهد تا کارهای بزرگی برای ایران و اسلام بنماییم. و گرفتاری های خود را از میان برداشته و گونه ای باشیم که شایسته ی بزرگی ماست. در این باره بیشتر خواهیم نوشت. لیک یادآوری می کنم که نباید فراموش شود بنیاد هر لردر افتخار و وابستگی به سرزمین بزرگمان ایران است و هرآینه نباید ایرانی بودن مبنایی برای ستیزه با سازوکار اسلامی شود. این نه از راستی بهره ای دارد و نه اینکه سود و مصلحت ما در آن است.

د) عامل های فرهنگی:

عامل های فرهنگی، عامل هایست که از گذر زندگی مشترک اجتماعی و پیوندهای انسانی حاکم بر جامعه ها و تاثیر یافته از همه ی عامل های اقلیمی، سیاسی، تاریخی و اقتصادی، ایجاد می شوند. رویکرد این اثربخشی درسویه ی ماندگاری تاریخی، زمینه های پیدایش گونه ای خاص از جهان بینی، باورها، زبان یگانه، هنر و سنت ها و آداب و آیین های اجتماعی ویژه را فراهم می آورند. این عامل ها، به دلیل اینکه در دوره ای نسبتاً دراز، هستی می یابند. به همان نسبت ماندگارتر و پایدارتر از عامل های دیگر هستند و بخش بنیادی از هویت اجتماعی انسان را شکل می دهند. عامل های فرهنگی در گذر زمان دگرگونی می یابند و ممکن است سست یا نیرومند شوند، اما بن مایه های تاریخی آنها، کمتر دچار دگرگونی آنی و دوره ای می شود.

بسته به اینکه انسان، در هنگام تولد در کدام حوزه ی فرهنگی قرار گیرد، حس هویت اجتماعی او دارای ویژگی های کم ماندی در همان حوزه (در آینده) می شود. این ویژگی ها، با انسان و رشد اجتماعی او، از سوی محیط زندگی، محیط آموزش، محیط کار و مجموعه ی روابط اجتماعی، به وی، خود آگاه و یا ناخود آگاه، تزریق می شوند. همچنین اراده انسان بالغ، کمتر می تواند در این ماندگارهای ریشه دار، دگرگونی ایجاد کند، بلکه حداکثر، سمت و سوی رفتار اجتماعی را می تواند تا اندازه ای زیر فرمان خویش بیاورد. از این رو، هویت فرهنگی، چیزی نیست که از کسی گرفته شود یا بتوان به زور برتن وی پوشاند. این هویت و کیستی، هسته ی بنیادی سازنده ی شخصیت اجتماعی انسان است و برای همین، خواستنی نیست! در دیدگاه نگارنده این هویت بیشتر ریشه در خویشاوندی دارد. گرچه اثر پدیده های دیگر بسیار مهم است. باید دانست که این هویت پذیری از عامل های دیگر تنها در بستر خویشاوندی قومی اثربخش است. و گرچه گاه بر اثر فراموشی و یا گیجی شیوه ی دیگری به وجود می آید. لیک پس از چندی قوم به خود آمده دوباره عامل ها را در بستر هویت خویشاوندی و همخونی خویش می پذیرد. گروه انسانی بدون هویت و یا سلب هویت شده، روی کره زمین یافت نمی شود، چرا که انسان در جامعه زندگی کرده و رشد یافته و تکامل او، اجتماعی بوده است.

از این رو، هر انسانی، در هر جامعه ای که زندگی کند - جدا از مسائل حقوقی و سیاسی در یک دوره ویژه تاریخی - دارای هویت مشخص اجتماعی و تاریخی است. پس، می توان هویت ویژه ی تاریخی انسان را نادیده گرفت، اما نمی توان آنرا از میان برداشت. در این باره باید گفت گرچه کوشش های بسیاری در زمینه کیستی و هویت فرهنگی در میان لرها شکل گرفته، لیک هنوز شناخت یگانه ای از این کیستی فرهنگی در میان قومیت پیدانشده است. وانگهی سختی بنیادی در بهره گیری عملی از این عامل هاست که می توان گفت از سختی های بزرگ است. به گفته ی

دیگر ما نیاز به بازگشت مدرن به کیستی فرهنگی خویش داریم. پس پرسش بنیادی اینست که به خویشتن چگونه می خواهیم بازگشت نماییم. نو یا واپسگرا؟ و این هویت را چگونه و با چه ابزاری پیاده خواهیم نمود.

ه) عامل های تربیتی:

آخرین عامل های اثربخش در هستی یافتن هویت اجتماعی انسان، عامل های تربیتی است. این عامل ها، خود برگرفته از عامل هایی همچون، گونه ی روابط اخلاقی - فرهنگی و رفتاری حاکم بر خانواده، آموزش و پرورش و همچنین جامعه است. هر یک از این سه حوزه، بخشی از حوزه نفوذ تربیت انسان را هستی می بخشد، لیک بسته به اینکه هر یک از عامل های نامبرده، چقدر گسترده تر کار کنند و انسانی که باید پرورش یابد را زیر پوشش آموزه های خود قرار دهند، سبب می شوند که تربیت انسانی را در حوزه ی نفوذ خود بیشتر بگیرند.

امروزه، آموزش و پرورش و جامعه - به ویژه بخش رسانه ها - سهم بیشتری نسبت به عامل خانواده، بر عهده گرفته اند و شاید به همین دلیل نیز باشد که همانندی بیشتری در میان گروه های انسانی، دیده می شود. این عامل بسیار اهمیت دارد. شوربختانه کوشش چشمگیری رخ نداده که دیده شود چگونه می توان خانواده ها، آموزشگاه ها و رسانه ها را به سویی برانیم که از بهره ی آن هویت یابی روشن و سودمندی برای فرزندان لرفراهم شود. باید نخبگان ما در این باره داد سخن فرادهند تا گفته شود چگونه خانواده ها در این پیوند وارد گود پرورش هویت ساز قومیتی گردند. آموزگاران، دبیران و استادان دانشگاه ها و جهره ها و نخبه های دیگر، چگونه وارد این کارزار شوند و با لآخره روشن کنند که جایگاه رسانه ها به گونه ی مشخص چیست.

چگونه باید از تکنیک بازار یابی سیاسی، احزاب سیاسی، N.G.O ها و جبهه ی قومیتی بهره برد تا سو گیری های درست انجام شود. جایگاه کتاب، همایش، نوشتار، فیلم، تئاتر و سازماندهی چگونه باید باشد. دارایی های لر چگونه دریک بانک برای پیشرفت و توسعه و حل مشکلات لرها سازمان یابد. حوزه ی هنری لر چگونه شکل بگیرد. و سازمان پژوهش های علمی لر به چه کیفیتی هستی یابد. نگارنده در گفتار های آینده خواهد کوشید که بر پایه توان خویش هر یک از عامل های پنج گانه هویت ساز را روشن کند، گرچه در بخش عامل های تربیتی به جهت گسترده بودن آنها تنها اندکی خواهم نوشت و بررسی گسترده ی آن را به جلد دوم این کتاب خواهم سپرد. امیدوارم که بزرگان همه ی لرها در این باره کوتاهی نکرده و همدستانانی بورزند. باز پایداری می ورزم که نخبگان باید درباره همه ی عامل های پنجگانه گفتارها و نوشتارهای گسترده و سودمندی داشته باشند. امید است که این خواهش بی پاسخ نماند.

بهره ی تربیتی:

بهره ی این گفتار اینست که ما لرها هویتی پنج گانه داریم. بنابراین اگر این پنج گوشه رابه گونه ی آسان شناسیم وشعار خود نکنیم. از هویتی ناقص ونارسا برخورداریم. پس برای کودکان ونوجوانان خویش باید بگوییم؛ هویت ما پنج گانه است. یعنی پیوسته بگوییم: پنج هویت: ۱. اجتماعی واقتصادی ۲. تاریخی ۳. جغرافیای سیاسی ۴. فرهنگی و ۵. تربیتی داریم و پیوسته آن را تکرار نماییم. این تکرار ویاد آوری بسیار مهم است. هم تباران فراموش نکنند.

منابع:

۱. موسی نجفی. هویت شناسی

۲. ویکی پدیا. هویت

۳. رضایی ودیگران

۴. فرهاد عرفانی. هویت

۵. نشریه آرمان. هویت